

بازنگاره

سال نهم، دور سوم، شماره هفتم
زمستان ۱۳۹۲ هجری قمری شمسی

مدیر مسؤول:

فہیم رسا

شماره های تماس:

۰۷۷۳۴۵۶۶۹۰

۰۷۹۹۳۵۳۴۸۱

رایانامه:

fahimrasa@gmail.com

nn_cshrn@yahoo.com

وبسایت:

www.cshrn.af

شبکہ جامعہ مدنی و حقوق بشر
مدنی توانی اور بشری حقوق شبکہ
Civil Society & Human Rights
Network (CSEHRN)

بخش

- انگاره در ویرایش، کوناه سازی، رد و پذیرش نوشته‌ها، دست باز دارد.
- نوشته‌ها روشن گر آرای نویسندگان آنها است.

بورگ آرابی:

جواد احراری (مرکز گرافیک کلک)
۰۷۹۵۰۷۰۷۵۰

چاپخانه:

مولانای بلخی ۰۷۸۶۵۳۵۳۵۳
کارته سه، جاده روبه روی لیسه حبیبیه، نرسیده به
ناحیه ششم شهرداری

نشانی:

نماینده گی های ساحه یی شبکه جامعہ مدنی و
حقوق بشر افغانستان:

- مزار شریف، جاده شهید مسعود، جنب پشتی بانک،
مجتمع تجارتي برات، طبقه پنجم، اتاق ۱۰۱، شماره تماس:
۰۷۷۴۵۱۱۰۰۵

- بامیان، مصطفی پلازا، طبقه دوم، شماره تماس: ۰۷۷۹۴۹۳۱۷۱
- جلال آباد، شرق پلازا، طبقه سوم، روبه روی اداره ترافیک،
شماره تماس: ۰۷۰۰۶۲۰۹۷۶

- هرات، جاده مخابرات، روبه روی دروازه شرقی ریاست
مخابرات، داخل کوچه، دروازه دوم، منزل سوم، شماره
تماس: ۰۷۰۰۴۰۲۲۶۱

- خوست، تپه خواجه متون بابا، سرک چهل متره

چندین مقاله

انتخابات، گزینه نهایی / ۳
یاد داشت مدیر مسوول

انتخابات و گذار از انحصار / ۴
سیدحسین اشراق

انتخابات:

چشم انداز قوام مشروعیت

دموکراتیک / ۸

دکتر مجیب الرحمان رحیمی

سنگری خطر در پنهان سرای

انتخابات / ۱۳

رزاق مامون

انتخابات، منازعات انتخاباتی و

گذار مسالمت آمیز / ۱۶

دکتر محمد امین احمدی

په دیموکراتیک نظام کی د تاکنو

ارزینت / ۱۸

میرولی جان لکنوال

اگر شهروندان در

انتخابات دچار اشتباه شوند / ۲۰

سیغانی

دستنامه آموزشی انتخابات

منتشر شد / ۲۱

نوروز: زندانی آزاده ۲۲

حمیرا نکهت دستگیرزاده

بشر اسطوره‌یی و بشر تاریخی / ۲۷

یعقوب یسنا

آیین‌های نوروزی / ۳۴
صالح محمد خلیق

نوروز در افغانستان / ۴۱
حمیرا قادری

نوروز و حکایت

"مزار" و "بهار" در

افغانستان / ۴۵

خواجه بشیر احمد انصاری

نوروز جشن

قدیم آریایی‌ها / ۴۷

دکتر محمد حلیم تنویر

نوروز زموړ د فرهنگي يووالي

سمبول / ۵۳ پاکیزه ارزو

نوروز در افغانستان / ۵۵

عبدال بصیر احمدی

بازشناسی کارکردهای گونه‌گون

"نوروز" در افغانستان / ۶۱

صادق دهقان

تنها قلمروی که ما در آن می‌توانیم

در جهان بالا بیفزاییم، ادب فارسی

است / ۶۳

گفت‌وگویی با دکتر جلال‌الدین کزازی

کریمیا، جغرافیای تنش‌زا میان غرب و

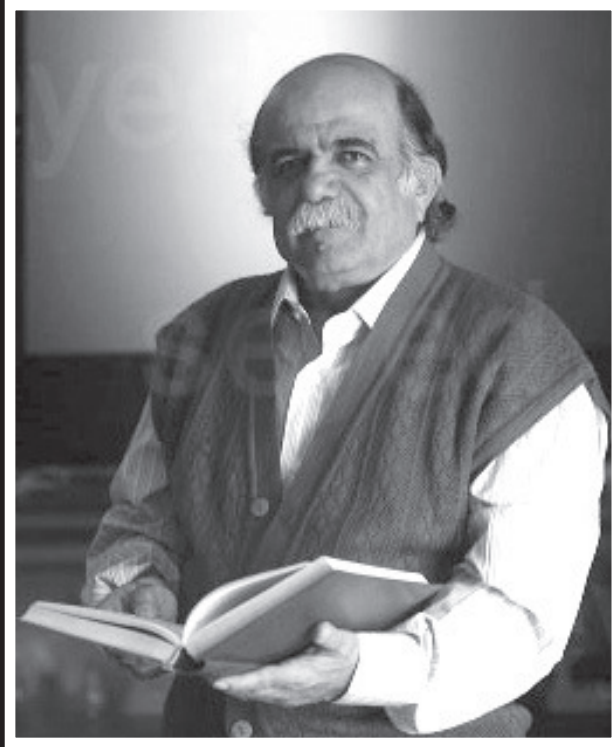
شرق / ۷۰ ملک ستیز

اگر ماندلا پیروز می‌شد، قهرمان نبود / ۷۳

نویسنده: اسلاوی ژیتک - برگردان: اردشیر بهنام

سلام به آفریننده "آپرازولام" / ۷۶
مبورا الله سیاه سنگ

عشق‌ری تا عاصی / ۹۳
زیبیر هجران



گفت‌وگویی دکتر سید حسن اخلاق با جلال‌الدین کزازی، پژوهش‌گر ادبیات فارسی:

تنها قلمروی که ما در آن می‌توانیم در جهان بالا بیفرازیم، ادب فارسی است

پیش‌تر وصفش را، و حتّاً لطیفه‌هایی درباره‌ او، از دکتر سلطان‌حمید سلطان شنیده بودم. زمستان ۱۳۸۴ در دانش‌گاه علامه طباطبائی برای نخستین‌بار، از نزدیک دیدیم. آن روز، دکتر میرجلال‌الدین کزازی برای گفت‌وگویی تلویزیونی به دفتر گروه فلسفه آمده بود. هنوز شیرینی آن روز را در کام دارم. روزی که من از شنیدن زبان سرّ فارسی واقعا لذت بردم؛ استاد بدون آن‌که چندان واژه‌گان تازی به کار برد، به زیبایی و رسایی پیرامون حافظ شیرازی و عرفان سخن گفت. اگر از "حافظ" و "غزل" بگذریم، وی به‌ندرت واژه‌گان تازی به کار برد. یاد دکتر سلطان افتادم و مطلوب خویش. در حالی که دفتر گروه را ترک می‌کرد، خودم را معرفی کردم. گرم گرفت و مانند کسی که از وطنش می‌جوید، پرسید: "از کجای افغانستان؟" پاسخ دادم: "پامیان." گفت: "از پیش "تندیس" های بزرگ بودا." پرسیدم: "استاد همانندی برای "فلسفه" هم دارید؟" گفت: "می‌دانید که فلسفه واژه تازی نیست؛ اما همانند "فرزانه‌گی" را برایش به کار می‌بریم." در مجالی دیگر درخواست گفت‌وگو کردم. آن را با مهر پذیرفت و به روشنی پاسخ داد؛ تنها افزود: "واژه‌گان مرا دگرگون مسازید." خوش‌حالم که "نگاره" آن را برای نخستین‌بار به‌طور کامل نشر می‌کند (سالها پیش بخش‌هایی از آن در "خط سوم" نشر شده بود). برای استاد و نیز دکتر سلطان، سلامتی، سُرو و سربلندی و برای دوست ارج‌مندم جناب "فهم رسا" کام‌یابی، پای‌داری و فربهیِ ذهن و ذوق آرزومندم.

سید حسن اخلاق

پژوهش‌گر دانش‌گاه‌های جورج واشنگتن و دانش‌گاه کاتولیک امریکا (واشنگتن دی سی)

به عنوان نخستین پرسش و برای آغاز سخن، از این جا شروع می کنیم که امروز، معمولاً در افغانستان، به جای لفظ فارسی، "دری" را به کار می بَرند و حتا در قانون اساسی هم "دری" آمده است. خود افغانها می گویند خُب، چون "دری" مختصر "درباری" است و زبده و گزیده زبان فارسی بوده است، ما به همان مفتخریم. می خواستیم ببینیم نظر شما در این باره چیست و اساساً در رابطه به زبان دری فارسی چی می فرمایید؟

خوب، در این که یکی از نامهای زبان شکرین و شیوا که همه پارسی زبانان جهان، از آن میان، ما ایرانیان، شما افغانیان یا تاجیکان بدان سخن می گوئیم دری است، هیچ گمانی نیست. این نام هم، نامی است کهن که در سرودهها و نوشتههای این زبان بارها به کار برده شده است. هرچند درباره این که دری به چه معنی است، هنوز چند و چون است؛ اما گمانی که بیشتر پذیرفته شده است، همین است که این زبان، زبان درباری در ایران ساسانی بوده است. از این روی، زبان دری خوانده شده است؛ زیرا یک معنای در در این زبان، دربار است که چندین بار هم در شاهنامه به کار رفته است. اما چرا این زبان، فارسی خوانده شده است؟ پاسخی که به این پرسش می توان داد این است که چون ساسانیان از پارس برخاسته اند، اردشیر بابکان از مردم پارس بوده است، اندک اندک، زبان فراگیر ایران را به نام این بوم نامیده اند و پارسی گفته اند،

یا پارسی دری. یک پرسش بزرگ این است که این زبان آیا در ایران پیش از اسلام روایی داشته است یا نه. هیچ نوشته‌یی از این زبان بر جای نمانده است. تنها یادکردهای پراکنده است که تاریخ‌نگاران در کتابهای خود که پیش‌تر هم به زبان تازی است، از این زبان یاد کرده‌اند؛ اما به هر روی، می‌دانیم که زبان پارسی دری، زبان مردم خراسان بوده است که زبان کنونی ایران و افغانستان و دیگر پارسی‌زبانان جهان شمرده می‌شود.

آقای دکتر، یکی از بحث‌های جدی برای انسانی که در این زمانه زنده‌گی می‌کند، بحث ترقی، پیش‌رفت و به اصطلاح علمی‌ترش، توسعه و مدرنیزاسیون است. خیلی‌ها معتقدند که خود ادبیات می‌تواند در این راه خیلی کمک کند و ادبیات فارسی دری هم در درون خودش این استعداد را دارد که برای تسامح، برای رواداری و خیلی از جنبه‌های دیگر که انسان را برای زیستن در جهان مدرن کمک می‌کند، به کار آید.

بی‌هیچ گمان، این شایسته‌گی و کارایی در ادب فارسی دری هست. برای این که زبان هر مردمی، بستر اندیشه‌ها و آینه فرهنگ و منش آن مردم است. در ادب فارسی دری هم فرهنگ و منش والای ایرانی ریخته شده است و به یادگار مانده است. منش و فرهنگی که مایه نازش همه ایرانیان، در هر جغرافیای از ایران زمین که به

این فرهنگ در پی آن، این ادب، آکنده از اندیشه‌های نغز و ژرف جهان‌شناختی است. سرشار از آموزه‌ها و اندرزهای درست و به آیین زیستن است. ما در این فرهنگ، درخشان‌ترین نمودهای ارزش‌ها و شایسته‌گی‌های انسانی را می‌بینیم. از این روی، ادب فارسی آن چنان که صدها سال در گذشته، راهنمای بسیاری از مردمان جهان بوده است، در روزگار کنونی هم می‌تواند پیام‌های بلند و ارزشمند برای جهانیان، در خود نهفته داشته باشد.

**یعنی اصلاً رنسانس غرب که سیر تاریخ را
عوض کرد، یک توجه ادبی بود. چرا در
جامعه ما، با این غنای عظیمی که ادبیات
ما دارد، هیچ گاه ادبیات چنین تحول
اساسی را نمی تواند ایجاد کند؟**

پاسخ این پرسش بر من روشن است. آن پاسخ همین است که ما نیازی به نوزایی نداشته‌ایم. برای این که ایران ما هرگز در آن تیره‌گی‌های فرهنگی و اندیشه‌یی که اروپاییان روزگاری بدان‌ها دچار بوده‌اند به سر نبرده است. زمینه‌های پیدایی این نوزایی در ایران فراهم نبوده است. یکی از خاستگاه‌های نوزایی فرهنگی در اروپا آن‌چنان که تاریخ‌نگاران باختری بدان خستونید، فرهنگ ایرانی و اسلامی است. کتاب‌هایی که فرزندان برومند ایران، در زمینه‌های گوناگون دانش و اندیشه نوشته بودند، به زبان لاتین، در پی به زبان‌ها اروپایی برگردانیده شده است، زمینه این خیزش بزرگ فرهنگی را در اروپا فراهم آورده است. نشانه‌های بسیار، هنوز از آن برجاست. برای نمونه، چرا فرزانه نام‌بردار آلمانی، بزرگ‌ترین کتاب هستی‌شناسانه خود را "چنین گفت زرتشت" می‌نامد؟ چرا یکی از نام‌بردارترین اندیش‌مندان فرانسه‌یی، منتسکیو، کتاب خود را "نامه‌های ایرانی" نام می‌گذارد. این نمونه‌ها نشانه این است که ایران، زرتشت، در اروپای آن روزگار، نمونه‌های برترین روشن‌رایی و فرهیخته‌گی و اندیش‌مندی بوده‌اند. این بر ما روشن است که چون ما هرگز تاریک‌اندیش نبوده‌ایم، روشنی را نجسته‌ایم مانند مردمان باخترزمین.

**ولی منظور من، بیش‌تر این جنبه‌اش
بود که رنسانس و نوزایی یکی از پایه‌هایی**

سر می‌برند، می‌تواند بود. این فرهنگ در پی آن، این ادب، آکنده از اندیشه‌های نغز و ژرف جهان‌شناختی است. سرشار از آموزه‌ها و اندرزهای درست و به آیین زیستن است. ما در این فرهنگ، درخشان‌ترین نمودهای ارزش‌ها و شایسته‌گی‌های انسانی را می‌بینیم. از این روی، ادب فارسی آن‌چنان که صدها سال در گذشته، راه‌نمای بسیاری از مردمان جهان بوده است، در روزگار کنونی هم می‌تواند پیام‌های بلند و ارزش‌مند برای جهانیان، در خود نهفته داشته باشد. مایه شگفتی نیست که شما می‌بینید، برای نمونه‌یی که روزآمد است از کارکرد ادب فارسی یاد کنم، از هنگامه‌یی می‌توانم سخن گفت که مولانا، پیر هژیر و راز‌آشنای بلخ در کشوری برانگیخته است که هیچ پیوند تاریخی و فرهنگی با ما ندارد، در امریکا. چرا؟ آن‌هم به یاری برگردان‌های خام که از سروده‌های مولانا شده است. دل‌بسته‌گی امریکاییان امروز به مولانا، به پاس آن اندیشه‌های بلند انسانی و جهان‌شناختی است که مولانا در سروده‌های خود ریخته است. از این نمونه‌ها، فراوان می‌توان آورد. از این روی، نه تنها ادب فارسی این آماده‌گی و شایسته‌گی را دارد، می‌توانم گفت که تنها قلم‌روی که ما در آن می‌توانیم در جهان بالا بیفزاییم، آن را فرازنا‌ی فرهنگی خود بدانیم، ادب فارسی است. در قلم‌روهای دیگر، به هر روی کشورهایی را می‌شناسیم که با ما هم‌تراز اند یا از ما پیش‌رفته‌تر؛ اما آن‌که ما داریم و دیگران ندارند، مایه نازش و سرافرازی ما است و در آن برترینان جهانیم، سخن‌وران بزرگ است و ادب پارسی دری.

**تشکر. همین‌جا یک پرسش دیگر
مطرح می‌شود. این که غربی‌ها عموماً با
توجه به ادبیات خود رنسانس را آفریدند.**

است که مدرنیته را و توسعه را و جهان تکنیک زده امروز را به وجود آورد، و این‌ها چیزهایی است که ما به گونه‌ی به اش نیاز داریم، رفاهی که زاده مدرنیته است؟

حُب، آن سخنی است دیگر. این که چرا اروپاییان در این زمینه‌ها پیش رفته‌اند و مردمان خاورزمین نتوانسته‌اند با آنان هم‌پای و هم‌پوی بشوند، نکته‌ی است که پاسخ‌های گوناگون از دیدگاه‌های گوناگون بدان می‌توان داد. یک پاسخ این است که در آن هنگام که اروپاییان به پویایی فن‌آورانه رسیده بودند، کشورهای خاورزمین در گونه‌ی خواب‌گران به سر می‌برده‌اند. این خواب‌گران هم شاید از این روی بوده است که زمینه‌های اجتماعی، به ویژه سیاسی، برای بیداری فراهم نبوده است. این راستی بی‌چون و بی‌گمان است که ما ایرانیان و از نگاه فراخ‌تر، مسلمانان، زمینه‌های نوزایی و دگرگونی فرهنگی را در باخترزمین پدید آورده‌ایم. اما یکی از شوخی‌های بزرگ تاریخ این است که ما که پدیدآورنده‌گان آن دگرگونی در سرزمین‌های بیگانه بوده‌ایم، نتوانسته‌ایم در سرزمین‌های خود از آن بهره ببریم. اما به هر روی، آن‌چه می‌توانم گفت این است که چون این پیشرفت فن‌آورانه در باخترزمین پیش‌رفتی تک‌سویه بوده است، این بالنده‌گی، گونه‌ی بالنده‌گی بیمارگونه و آسیب‌شناختی است. اگر آنان را در این زمینه توان‌مندی و پیشرفت داده است، در زمینه‌های دیگر با تنگنا و دشواری روبه‌رو کرده است. در خاورزمین، یا در ایران ما، به‌ویژه که ترازمندی، هم‌گرایی یکی از بنیادهای فرهنگی و اندیشه‌ی است، فن‌آوری می‌باید در پیوند باشد با دیگر زمینه‌ها و کارکردها و هنجارهای فرهنگی و اجتماعی. ما نمی‌توانیم فن‌آوری را به بهای

بیگانه‌گی با خویشتن، فرونهادن آن ارزش‌ها و والایی‌های فرهنگی که منش و چه‌گونه‌گی ایرانی و افغانی و تاجیکی و هر چه از این دست هست، فروبگذرایم. نکته این‌جا است. اما فرهنگیان در این زمینه پیش‌رفته‌اند، امروز به گونه‌ی سترونی و برهوت فرهنگی و روانی و عاطفی دچار آمده‌اند، شاید یک انگیزه هم همین بوده است که ما می‌خواستیم پیش‌رفت، همه‌سویه و فراگیر و ترازمند باشد.

باز هم به همان پرسش اساسی اگر بازگردیم، آیا ادبیات فارسی می‌تواند ما را برای پیش‌رفت ترازمند و فراسو کمک کند؟

چرا نه؟ چون ما اگر بدین‌گونه می‌اندیشیم و از چنین منشی برخورداریم، این را در گرو ادب فارسی دری هستیم. چون بدان‌سان که گفتم منش و فرهنگ ما در این ادب ریخته شده است. برای ما به یادگار مانده است. ما را با فرهنگ و پیشینه‌ی نیاکانی‌مان پیوند می‌دهد.

تشکر آقای دکتر. شما هم اشاره فرمودید که انسان سودجوی امروز، انسانی سترون است و به همین خاطر، شاید تا اندازه‌ی نتواند با هر نوع ادبیاتی، با هر زبانی کنار آید. این یک مشکل است که مربوط به دنیایی که ما در آن واقعیم می‌شود و یک مشکل دیگر هم این است که ادبیات، شاید یکی از علت‌هایش که کم‌تر می‌تواند تأثیرگذار باشد، این است که بیش‌تر، فعلاً در جوامع ما به عنوان یک شغل و ممر معاش دیده می‌شود تا آن‌گونه که ادیبان و زبان‌مندان ما ادبیات را به کار می‌بردند. آنان از روی پخته‌گی و از تموج وجودشان حرف می‌زدند و حالا از

یک نوفر.

خوب، این تنها ویژه ادب‌دانان و سخن‌سنان نیست. بسیاری از پیشه‌ها در جهان امروز، در گذشته پیشه نبوده‌اند. برای نمونه، دادوری، قضاوت، سپاهی‌گری و... در گذشته پیشه نبوده است و هر کسی که توان و آماده‌گی می‌داشته است، به این کارها می‌پرداخته است؛ اما در جهان ما به هر روی، چنان‌که همه می‌دانیم، پیچیده‌گی‌هایی پدید آمده است و داستان ویژه‌دانی و کارشناسی فراگیر شده است، این پیشه‌ها هم اندک‌اندک پدید آمده است؛ اما هنگامی که این پیشه است، بیش‌تر ما با سخن‌دانی و ادب‌شناسی روبه‌رو هستیم. برای سخن‌ور و آفریننده ادبی، هنوز آن‌چنان پیشه شمرده نمی‌شود. به سخن دیگر، کم‌تر هنرمندی می‌تواند در سایه هنر خود روزگار بگذراند و زنده‌گی خویش را فراهم بیاورد.

آقای دکتر، با این که می‌دانم وقت شما خیلی تنگ است، ولی فرصت برای ما بعد از مدت زیادی فراهم شد و معلوم نیست دوباره به وجود بیاید یا نه و هم این که واقعاً وقتی آدم محضر شما می‌نشیند، هم آن استفاده کیفی و هم خود این زیبایی زبان فارسی آدم را به هیجان می‌آورد، نمی‌خواهد مجال را به راحتی از دست بدهد. به همین خاطر، دو تا سؤال دیگر هم می‌پرسم.

به هر حال، در افغانستان یک

گرایش وجود دارد که می‌گویند باید تمدن آریایی را زنده کرد. داخل پراوتز بگویم که اگر موافق باشید من گاه‌گاهی در هنگام تصحیح مصاحبه، لفظ "ایرانی" را با "آریایی" عوض می‌کنم. اشکال ندارد؟ (با خنده).

(با قهقهه) چرا؟ من این چرایی را نمی‌دانم. چون ایرانی، اگر ما ریشه این واژه را بکاویم، به درست برابر با آریایی است، چون ایران از "ایر" گرفته شده که در نام "ایرج" هم هست، و "ایر" ریخت دیگری است از آریا. اگر ما واژه آریایی را به کار ببریم، خوب شاید بازتاب‌های نه‌چندان خوش‌آیند داشته باشد، یعنی به گونه‌ی بینگارانند که ما ویژه‌گی‌های نژادی را می‌خواهیم، یعنی با نژادهای دیگر بر سر ستیز هستیم؛ اما هنگامی که ما ایرانی را به کار می‌بریم که افغان‌ها هم ایرانی‌اند، تاجیکان هم ایرانی‌اند، ایران باستانی که ما در شاه‌نامه برای نمونه می‌بینیم، بیش‌تر در افغانستان و تاجیکستان می‌گذرد تا در ایران کنونی. پس چرا شما از این که ایرانی باشید، پروا دارید؟ (با خنده)

نه. به خاطر این که فعلاً واژه‌ها بارهای سیاسی و جغرافیایی و این‌ها پیدا کرده‌اند و خوب به هر حال، یک مقدار ژرف‌بینی از انسان‌ها دور شده است.

من می‌انگارم که بر ما، به هر روی، فرهیخته‌گان، دانش‌آموخته‌گان و مردان فرهنگ است که با این تنگ‌بینی‌ها روبه‌رو می‌شویم، بکوشیم که از آن‌ها

یکی از شوخی‌های بزرگ تاریخ این است که ما که پدیدآورنده‌گان آن دگرگونی در سرزمین‌های بیگانه بوده‌ایم، نتوانسته‌ایم در سرزمین‌های خود از آن بهره ببریم. اما به هر روی، آن‌چه می‌توانم گفت این است که چون این پیش‌رفت فن‌آورانه در باخترزمین پیش‌رفتی تک‌سویه بوده است، این بالنده‌گی، گونه بالنده‌گی بیمارگونه و آسیب‌شناختی است. اگر آنان را در این زمینه توان‌مندی و پیش‌رفت داده است، در زمینه‌های دیگر با تنگنا و دشواری روبه‌رو کرده است.

برکاهیم تا این که بدان‌ها تن دریده‌سیم. ما باید ببینیم که کدام نام برازنده‌تر است، آن را برگزینیم.

سالم باشید. لطف دارید.

به هر حال خودم هم هیچ

آبایی ندارم، ولی می‌ترسم

هیأت‌هایی که می‌نگرند چیز

دیگری بسنجند. خُب، سؤال

این بود که صحبتی می‌شود

تحت عنوان این که تمدن

آریایی را یا ایرانی را به تعبیر

زیبای شما، در دنیای امروز

زنده بسازیم. آیا احیای تمدن

کهن ایرانی در دنیای امروز

امکان‌پذیر هست یا نه؟ افغانان

چه گونه می‌توانند در این راه،

منشأ اثر باشند و اصلاً مقدمات

دارد در درجه اول یا نه؟

من می‌انگارم که این فرجام و سرنوشت ناگزیر ما است. گزینه نیست. ما ناچاریم بدین سوی برویم؛ زیرا در جهانی زنده‌گی می‌کنیم که می‌خواهد به ده‌کده خرد دگرگون بشود. اگر می‌پذیریم که باید چیستی و هستی فرهنگی، تاریخی و منشی خود را پاس بداریم، چاره‌یی جز آن نداریم که به فرهنگ و تاریخ خود بازگردیم. بکوشیم که به یاری این فرهنگ و تاریخ در آن ده‌کده که شاید ناچار از در آمدن به آن هستیم به سر ببریم. به‌ترین کوی را در آن ده‌کده که کوی ایرانیان یا آریایان است بتوانیم برای خود بسازیم و گرنه ما در شکمبه فراخ تاریخ کنونی،

اوبارده خواهیم شد. ما را خواهند گوارد. هنگامی که فرهنگ و زبان را از ما بستانند، ستاندن قلم‌روها و زمینه‌های دیگر بسیار خوار و آسان خواهد بود. پس ما چاره‌یی جز این نداریم که خود را بازیابیم. برای ساختن آینده به گذشته بازگردیم. گذشته را بشناسیم و پاس بداریم و از آن نیرو بستانیم برای ساختن امروز و آینده‌مان.

و سهم افغانان در این جا؟

سهم افغانان هم سهم بسیاری گران‌سنگ است. افغانان باید بکوشند که افغانی بمانند، باید بکوشند که به ریشه‌های خود بازگردند. شاید یک نمود آن این است که از این که ایرانی نامیده بشوند نپرهیزند. این مرزبندی‌ها، این جغرافیای گسسته پراکنده، برساخته است، بی‌پایه است. مگر آن سرزمین، سرزمین نیاکانی ایرانیان نیست؟

خوب اگر شما خود را افغانی بدانید، من خود را پارسی یا نمی‌دانم ایرانی بدانم. آن دیگری خود را تاجیک بداند، آن چهارمین خود را تورانی بنامد. خوب این فرهنگ، آن چنان که باید، به آن شکوه و ولایی دیرینه به دست نخواهد آمد. یکی از کارهایی که ما باید بکنیم این است که این مرزبندی‌ها، این تنگ‌بینی‌ها و این خشک‌اندیشی‌ها را بگذاریم کنار. چرا ما نباید مانند اروپاییان هم‌پیمانی داشته باشیم؟

ایرانی، اگر ما ریشه‌ی این واژه را بکاویم، به درست برابر با آریایی است، چون ایران از "ایر" گرفته شده که در نام "ایرج" هم هست، و "ایر" ریخت دیگری است از آریا. اگر ما واژه آریایی را به کار ببریم، خوب شاید بازتاب‌های نه‌چندان خوش آیند داشته باشد، یعنی به گونه‌یی بینگارند که ما ویژه‌گی‌های نژادی را می‌خواهیم، یعنی با نژادهای دیگر بر سر ستیز هستیم؛ اما هنگامی که ما ایرانی را به کار می‌بریم که افغان‌ها هم ایرانی‌اند، تاجیکان هم ایرانی‌اند، ایران باستانی که ما در شاه‌نامه برای نمونه می‌بینیم، بیش‌تر در افغانستان و تاجیکستان می‌گذرد تا در ایران کنونی. پس چرا شما از این که ایرانی باشید، پروا دارید؟ (با خنده)

خوب اگر شما خود را افغانی بدانید، من خود را پارسی یا نمی‌دانم ایرانی بدانم. آن دیگری خود را تاجیک بداند، آن چهارمین خود را تورانی بنامد. خوب این فرهنگ، آن چنان که باید، به آن شکوه و والایی دیرینه به دست نخواهد آمد. یکی از کارهایی که ما باید بکنیم این است که این مرزبند‌های، این تنگ‌بینی‌ها و این خشکاندیشی‌ها را بگذاریم کنار. چرا ما نباید مانند اروپاییان هم‌پیمانی داشته باشیم؟ چرا منی که می‌خواهم بیایم به افغانستان باید بروم از سفارت‌خانه رواید بگیرم؟ افغانستان سرزمین من است. ایران سرزمین شما است. ما هم خونیم. هم‌خانواده‌ایم. هم‌زبانیم. فرهنگ‌مان یکی است. این جدایی بی‌هوده است. و تا زمانی که ما به آن فرهنگ که فرهنگی است از آن همه‌مان، به آن پیشینه، به آن تاریخ بازنگردیم، داستان همین است.

تاریخ ادبیات داشتیم می‌گفت که در خود اوستا گویش زبانی پختو مشهود بوده است.

من چون در این زمینه، جداگانه نیندیشیده‌ام، نپژوهیده‌ام، اجازه بدهید که نظری نداشته باشم. چند بیت از بیت‌های زیبایی که خودتان همیشه می‌خوانید با صدای خوب‌تان بخوانید تا ما یادگاری داشته باشیم.

خُب، اگر من می‌دانستم سروده‌یی به هم‌راه می‌آوردم از شعرهای خودم برای شما می‌خواندم؛ اما یک ترانه را که چندی پیش سروده شده و در یادمان مانده است می‌خوانم برای‌تان. هرچند فرجام فرخنده‌یی شاید در این گفتار نیست، چون در آن غم سخن رفته است:

غم آمد در دلم هنگامه انگیخت
هوس‌ناک آمد و بلکامه انگیخت
بنازم شاعر غم را که از دل
غزل، قطعه، ترانه، چامه انگیخت
ارمغانی به افغانیان.

چرا منی که می‌خواهم بیایم به افغانستان باید بروم از سفارت‌خانه رواید بگیرم؟ افغانستان سرزمین من است. ایران سرزمین شما است. ما هم خونیم. هم‌خانواده‌ایم. هم‌زبانیم. فرهنگ‌مان یکی است. این جدایی بی‌هوده است. و تا زمانی که ما به آن فرهنگ که فرهنگی است از آن همه‌مان، به آن پیشینه، به آن تاریخ بازنگردیم، داستان همین است.

در افغانستان بحثی مطرح شده است. بعضی از مسؤولان اداری گفته‌اند در دانش‌گاه‌ها برای این که وضعیت دانش‌گاه خوب شود، از لحاظ علمی ارتقا پیدا کند، زبان علمی و اکادمیک را ما زبان انگلیسی می‌سازیم، در هر حالی که عموم مردم به فارسی سخن می‌گویند.

چنین مبادا! چنین مبادا! اگر زبان ایرانیان افغانی (با خنده، من خوش می‌شوم که این گونه بگویم) یا افغانیان ایرانی، روزگاری دگرگون بشود، پایه‌های آن چیستی و هستی فرهنگی سست خواهد شد، اندک اندک.

در رابطه به زبان پشتو شما چی می‌گویید؟ بعضی‌ها معتقدند که او هم از گرایش‌های فارسی است. یک استاد